

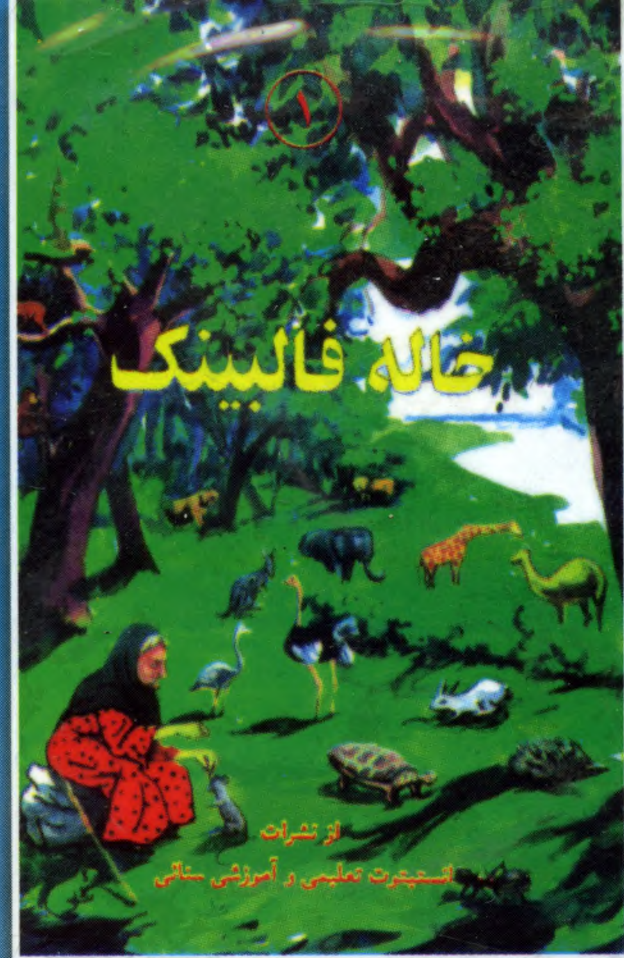


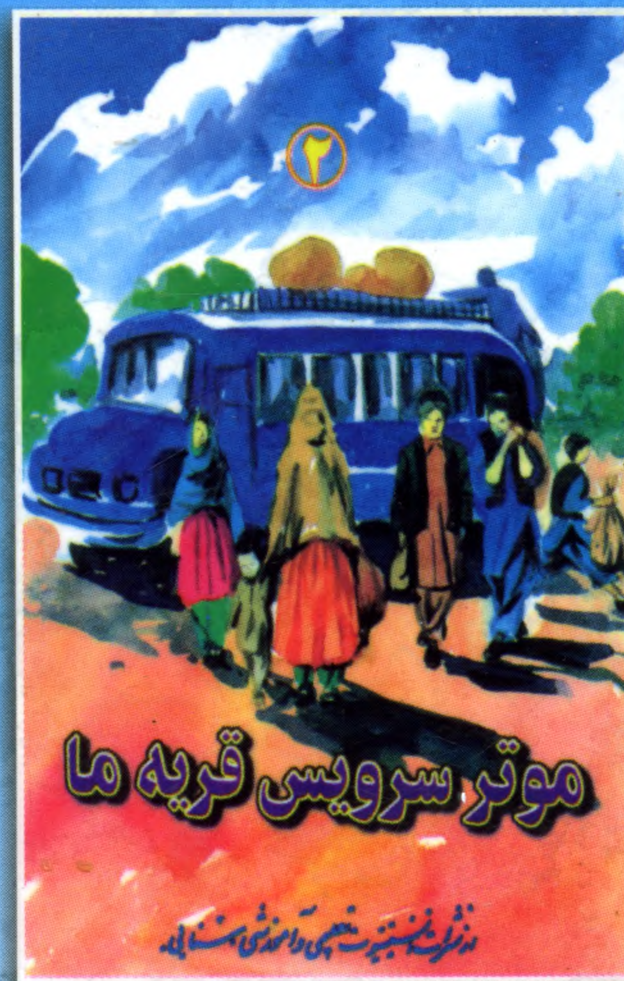
Hmat

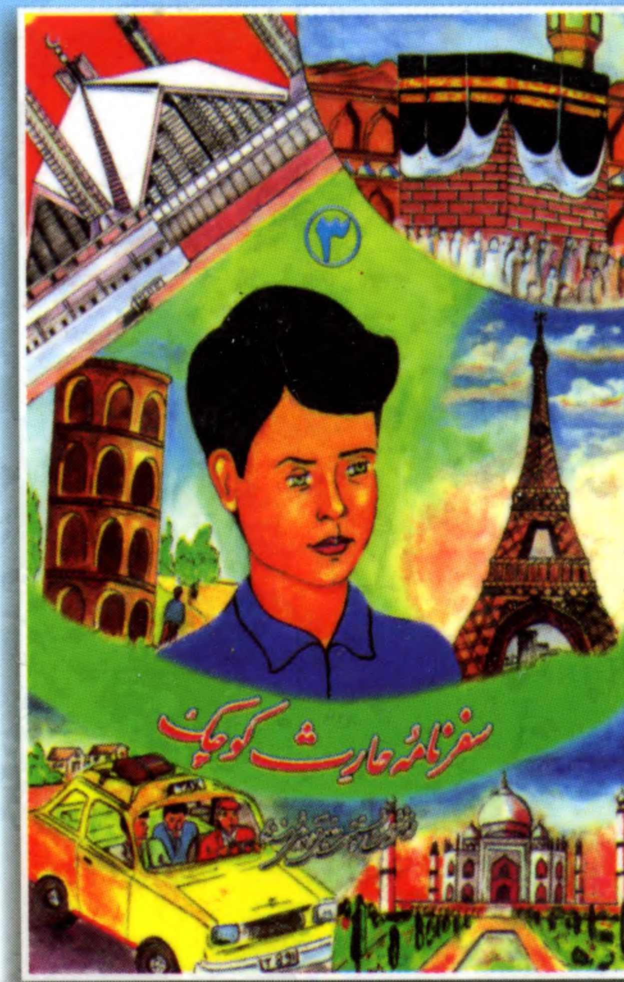
(Courage)

Published	:	Sanayee Institute of Education And Learning (SIEAL)
Editor-in-Chief	:	Raz Mohmmad Dalili
Author	:	Ahmad Farid Arifi
Artist	:	Sultan Hamid Fanoos
Calligrapher	:	Mohammad Daud
First Edition		
Published Date	:	July 2000
Number of Copeis	:	1000
Address	:	Bungalow # F-10-A, Rahman Baba Road, University Town Peshawar -Pakistan
Telephone	:	+92 +91 842165 - 842155
E-mail	:	dalili@brain.net.pk

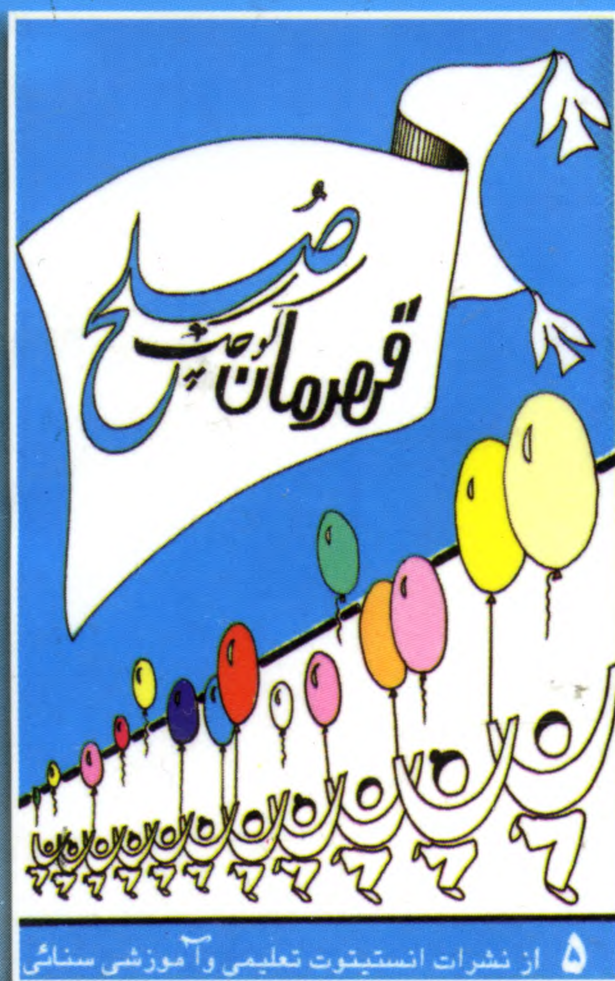
سلسلهء
نشرات
انستیتیوت
تعلیمی
و آموزشی
سنایی
برای اطفال















داکتر ا بالای خرابه های مکتب شان گشت و گذار نموده و روزهای را بیاد میاورد که در همین محل که فعلاً ویرانهٔ بیش نبود ساعتها تیری مینمود، درس میخواند همراه با همصنفانش خنده و مزاح میکرد.


احمد دایماً با خود میاندیشید که چه زمانی
دوباره مکتب شان جور شد و او با سایر
اطفال قریه شان بدروس خویش ادامه
خواهند داد ؟ این سوالی بود که همیشه
احمد از خود میپرسید و دایماً
در اندیشه حل آن بود .


روزی احمد در همین فکرها غرق بود که چشمش به پرندهٔ
افتاد که اضافه تر از جسامت و درازتر از طول جسمش
یک ساقهٔ گندم را از زمین
به شاخ درخت بلند نموده
وتلاش داشت تا آشیانهٔ
ویران شده‌اش را دوباره
اعمار نماید.

با دیدن این صحنه برق امیدی در چشم های احمد درخشید و وی از خود پرسید:
زمانیکه یک پرنده ناتوان آشیانهٔ ویران شده اش را به تنهایی آباد
کرده میتواند پس آیا ما نمیتوانیم مکتب ویران شده خود را
دوباره اعمار کنیم ؟



این پرسش باعث آن شد
تا وی بیشتر در این باره فکر
و تلاش نموده و راه اصلی
برای آن دریابد .

در قدم اول احمد این موضوع را با پدرش در میان گذاشت ولی چون پدرش خود مرد بی سوادی بود با گفتن این که "بچیم جور کردن مکتب کار ما و شما نیست برو پشت این گپ ها نگرد". حرفهای احمد را رد کرد ولی چون احمد شاگرد ممتاز مکتبش بود و علاقهٔ زیادی به فراگیری علم داشت لذا از کوشش و تلاش خود برای فعال نمودن مکتب شان باز نه ایستاده و با زمزمه کردن این گفته که جوینده یابنده است. با خود به فکر فرو رفت. در میان تفکرات طفلانه اش مثل آنکه راه حلی را پیدا نموده باشد با عجله از جایش بلند شده و به سمت خانه شان به راه افتاد و بعد از گذاشتن بیل بخانه دوباره از منزل بیرون شد.



روز بعد احمد نزد عده ای از همصنفان و دوستان مکتبش که با وی یکجا در همین قریه شان زندگی میکردند رفته و این سوالات را با آنها در میان گذاشت که:

- چه وقت مکتب ما و شما دوباره فعال خواهد شد ؟
- چه کسی آن را فعال خواهد ساخت ؟
- ما و شما تا به کی این طور بی سرنوشت در کوچه ها روز ها را شب نمائیم . و .....









همت

ه + م + ت =



از
نشرات
انستیتوت تعلیمی و آموزشی سنائی

هر یک از همصنفان و دوستان احمد در مقابل این سوالات جوابات مختلفی داده و همگی به این نظر بودند تا دیگران این کار را برای شان انجام بدهند.

بعداً احمد باز می از آنها پرسید که اگر آهسته - آهسته خود ما و شما در این مورد کار کنیم چطور خواهد شد؟



باختم این سخنان احمد سر و صداهای عجیبی همراه با خنده و تمسخرها بلند شد یکی با خنده
می گفت : بیادرها احمد دیوانه شده ، خدا او ره ببخشه بچه ای خوبی بود .



دیگری صدا میزد « او کج کلاه خان متوسطه ای گپهای کلان چی ؛ شولیته بخور و پر دیته بگو »
و از آنطرف دیگری با تمسخر میگفت : « او موسیچه درسخوان در صنف هم از دست درسخوانی
تو روز نداشتیم حالی هم شله درس هستی ده خانیت باش بر وخت حکومت مکتبه جور کد باز
بیا درسته بخوان »

احمد با شنیدن این سخنان بدون آنکه حرفی بزند با
مأیوسیت از همصنفان و دوستانش جدا شد و به طرف
خانه روان شد. لحظهٔ بعد با بیل کوچکی
به طرف ویرانه های که قبلاً مکتب شان
بود به حرکت افتاد.




بعد از رسیدن به نزدیک مکتب با دستان
کوچکش بیل را محکم گرفته و شروع نمود به پرتاب
نمودن انبار خاک های که در صحن مکتب
جمع شده بودند. ولی هنوز یکی دو بیل
خاک را دور نکرده بود که خستگی و
ناتوانی جسمی اش او را وادار به توقف
دادن کار و نشستن به گوشه نمود.



وی بالای سنگی نشسته و دوباره به فکر فرو رفت که
چطور میتواند این کار بزرگ را که واقعاً خارج از توان
و نیروی طفلانه اش بود به سر رساند.

و به سوی قریهٔ که به فاصلهٔ نزدیکی به آن‌ها قرار داشت و در آنجا خانهٔ معلم مضمون دری شان واقع بود به راه افتاد.

بعد از رسیدن به نزدیک خانهٔ معلم شان اندکی توقف نموده و با تکاندن گرد و خاک لباسش خود را جمع و جور کرده و به آهستگی دروازه را تک تک نمود.







قصه‌ء مصور

همت



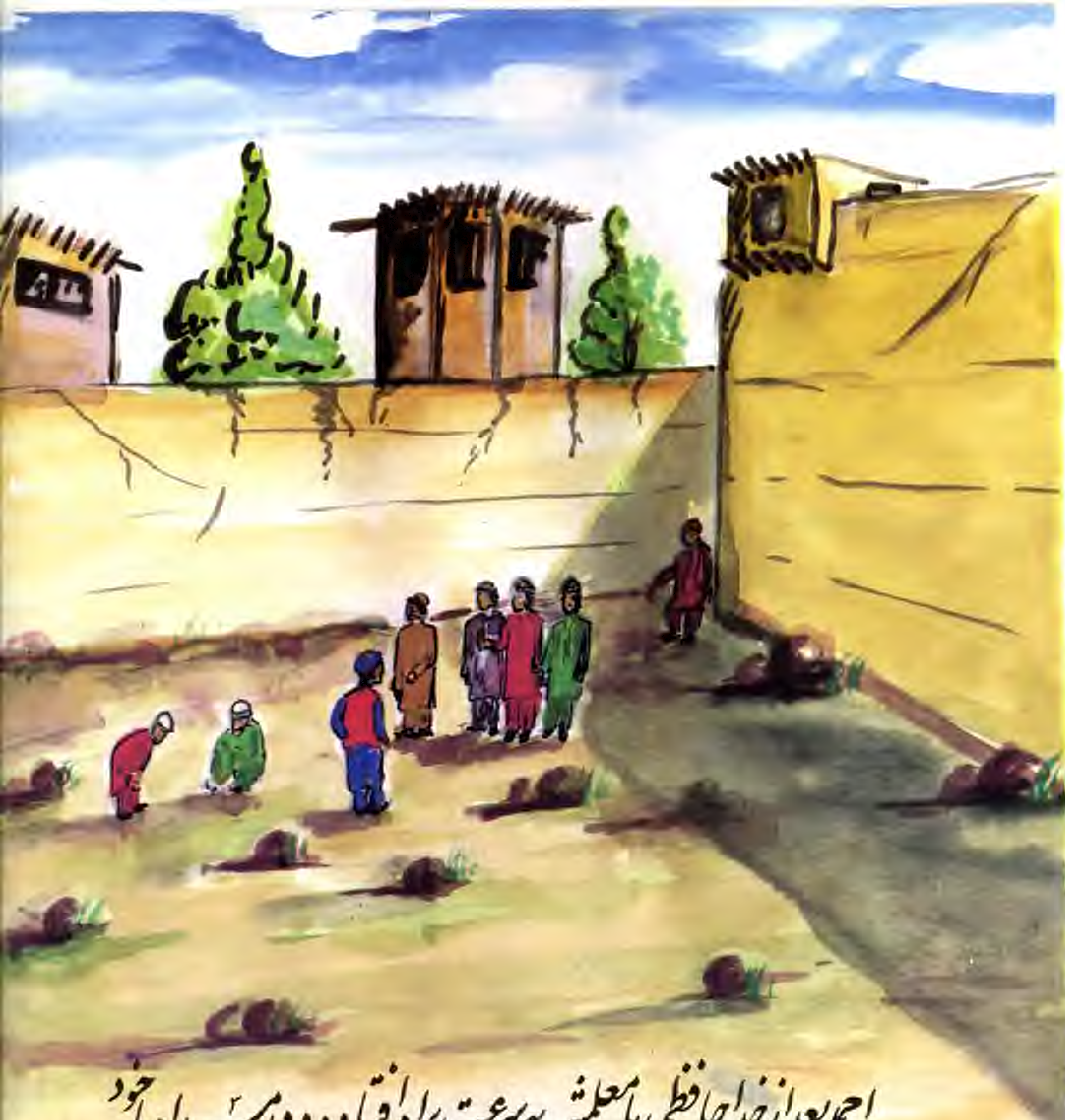
لحظه‌ای بعد معلم صاحب دروازه را باز نموده و از این که احمد را بخاطر استعداد و لیاقت و اخلاقش خیلی‌ها دوست داشت. از دیدن وی خوشحال گردیده از وی خواست تا داخل خانه گردد.

ولی احمد بعد از تقدیم سلام و دست بوسی معلمش از وی خواهش نمود تا چند لحظه در همین جا با وی صحبت نموده برایش مشوره بدهد.





چون معلم صاحب یک شخص مهربان
علم دوست و فهمیده بوده و از بیکاری
نیز خسته شده بود لذا بعد از صحبت های
با احمد هردو به این فیصله رسیدند
که احمد با سایر دوستانش
همه شاگردانی را که در این مکتب درس میخواندند و در قریه های همجوار زندگی مینمودند فردا صبح
نزدیک مکتب باهم جمع نمایند و بعداً در زمینه تصمیمی خواهند گرفت.



احمد بعد از خداحافظی با معلمش به سرعت براه افتاده و در مسیر راه با خود دعا می کرد که خدا کند این تلاش های او نتیجه بدهد و مکتب هرچه زودتر ترمیم گردیده و درس ها شروع شود. وی در راه به سرعت گام برمیداشت تا هرچه زودتر بچه ها را خبر بدهد. بالاخره با کمک دو سه نفر از دوستان و همصنفانش احمد توانست تا عده زیادی از شاگردان مکتب را خبر بدهد که فردا صبح ساعت ۸ بجه همه در نزدیکی مکتب حاضر باشند زیرا معلم صاحب در مورد شروع شدن مکتب با ایشان حرف میزنند.

فردا صبح عده زیادی از شاگردان در پیشروی خرابه های
که قبلاً مکتب شان بود با هم جمع شده بودند
و انتظار آمدن معلم صاحب را می کشیدند که
درست ساعت ۸ بجه از دور سر و صورت معلم صاحب
نمایان شد. برای احمد موضوع قابل خوشی این بود که
معلم صاحب دری تنها نبوده بلکه همراه وی سر معلم صاحب و یکتن
دیگر از معلمین مکتب شان در حال نزدیک شدن به آنها بودند.



با دیدن سرمعلم صاحب و معلمین، غالمغال و سروصدای شاگردان آرام شده و همه خود را به شکل فیل، قطار منظم نموده سرمعلم صاحب و معلمین بعد از نزدیک شدن به شاگردان سلام داده و در مقابل شاگردان نیز همه به یک صدا علیک گرفتند. بعد از سرمعلم صاحب بجای بلندی ایستاده شد و بعد از احوالپرسی با شاگردان چنین به سخنانش ادامه داد:



شاگردان عزیز!

قسمی که شما نیز خبر دارید یکسال کامل از ویران شدن مکتب ما و شما میگذرد ولی تا حال در اثر جنگ جاری در کشور متأسفانه هیچ مرجعی به فکر اعمار دوباره آن نشده و در نتیجه بدبختانه یکسال عمر شما بیهوده گذشت. شما خود فکر کنید در طول یکسال از چه اندازه درس و تعلیم و کتاب ما و شما عقب مانده ایم.

ولی با این هم جای خیلی خوشی است که ما و شما به همت یکی از شاگردان این مکتب بنام احمد جان درین جا باهم یکجا شده ایم و شور و شوق و علاقه شما به تعلیم باعث آن شد تا ما نیز به فکر و چاره جویی آن شویم که چگونه مکتب را دوباره فعال نمائیم. لذا من با معلم صاحبان شما یکجا دیروز با مسوول یکی از موسسات خارجی که در قریه پایین مصروف مین پاکی اند حرف زده و از وی خواهش نمودیم تا توسط تراکتور دست داشته شان صرف ساحه مکتب ما و شما را هموار نمایند و او نیز وعده کرد که امروز از ساعت ۱۰ الی ۱۲ بجه تراکتور در اینجا بوده تراکتور را از دما روان کند. حالا من از همه شما خواهش میکنم تا دست بدست هم داده و قبل از رسیدن تراکتور به اینجا تا حد توان تخته های میز، چوکی و بعضی چیزهای دیگر را از بین خاک ها جمع آوری نموده و به گوشه ای بگذارید. و بخاطر باید داشته باشیم که بعد از هموار شدن سطح مکتب، ما درسهای خود را در بین روی خاک شروع میکنیم البته به شرطی که هوا خوب باشد و در روزهای بارانی مجبوراً درس نخوانده و رخصت خواهیم بود و من میدانم که این نوع درس خواندن برای همه ما و شما مشکل خواهد بود ولی چاره ای نداریم به جز آن که با همه این مشکلات بسازیم و بعد از خداوند مهربان است که راه حل خوبتری را پیدا نمائیم. ضمناً به خاطر داشته باشید که قرار گفته مامورین مین پاکی ساحه مکتب ما و شما از ماین ها کاملاً پاک شده است و حالا بسم الله گفته به کار خود شروع مینمائیم.

مقدمه

خواننده گان گرانقدر! اداره، انستیتیوت تعلیمی و آموزشی سنائی مسرور است که با تقدیم نمودن کتاب حاضر، گام دیگری را در راستای خدمت به اطفال و نوجوانان کشور بر میدارد.

کتاب (همت) نوشته، برادر احمد فرید «عارفی» هفتمین کتابیست که توسط این اداره به زیور طبع آراسته گردیده و طوریکه از نام آن هویداست، بیانگر اندیشه و همت والای طفلی است که بالاخره منجر به تحرك بخشیدن یك فعالیت بزرگ اجتماعی میگردد.

به طور فشرده آنچه را که این اثر به ارمغان میاورد، میتوان قرار ذیل برشمرد:

* تحریك و تشویق حس اعتماد به خود.
* توجه جدی به اندیشه های والای انکشافی اطفال و نوجوانان حتی در اموراتکه بالاتر از توان آنها تصور میگردد.
* تحرك بخشیدن به این اندیشه که ما نباید دایماً منتظر باشیم که دیگران برای ما چه میدهند.
* ایجاد این مفکوره که ما برای خود چی کرده میتوانیم و جامه، عمل پوشیدن به این مفکوره.
* جلب توجه همه، افراد جامعه به امور عام المنفعه و اعمار مجدد خرابه های کشور توسط خود شان از طریق کارهای دسته جمعی و داوطلبانه.

در اخیر، اداره، انستیتیوت تعلیمی و آموزشی سنائی امیدوار است تا با پخش و نشر این اثر در بین اطفال و نوجوانان کشور، خشت های دیگری را به منظور اعمار عمران خرابه کشور به روی هم گذاشته و سهم خویش را به عنوان یك مؤسسه، پیشگام در این مسیر ادا نماید.

ضمناً از بارگاه رب العزت متمنی ام تا در آینده ها نیز توفیق همچو خدمات فرهنگی و علمی را بر ما میسر گرداند. (آمین)

و من الله التوفیق

راز محمد دلیلی

باختم شدن سُخنان سرمعلم صاحب شور و شوق عجیبی بخاطر شروع شدن دوباره مکتب به شاگردان پیدا شده و همه خیلی ها با خوشحالی شروع نمودند به کار دسته جمعی ،

جمع نمودن تخته ها و چوب ها از اطراف تعمیر تخریب شده مکتب

و چون ساحه مکتب چندان بزرگ نبود این کار خیلی ها به سرعت انجام یافت .





باختم کار جمع آوری تخته ها، دروازه ها و سایر اشیای کارآمد از میان
خرابه ها دفعتاً صدای بلند ماشین تراکتور توجه همه را
بخود جلب نمود که از دور بطرف مکتب در حرکت بود.

با نزدیک شدن تراکتور شور و شوق و صداهای عجیب و غریب شاگردان بیشتر گردیده و در این میان سرمعلم صاحب به دریور تراکتور نزدیک شده و بعد از آن که چیزی برایش گفت تراکتور والا به کار خود شروع کرد.



شاگردان با حیرت و تعجب متوجه کار تراکتور بودند که چطور
این ماشین کوچک تپه‌های بزرگ خاکی را به پیش انتقال داده و زمین را هموار می‌کند.



بدین ترتیب سرازروز بعد مکتب شروع شده وشاگردان با وجود کم بودن تعدادشان درگوشه وکنار
این زمین هموار شده بعنوان صنوف مختلف به درسهای شان آغاز نمودند . هرچند
نشستن روی خاک ونبودن کتاب وکمبود معلمین مشکلات زیادی راببار می آورد .



ولی با آنهم ازاینکه همه ازبیکاری وبی سرنوشتی نجات یافته بودند خیلی ها خوشحال بنظر می رسیدند .

روزها به این ترتیب میگذشت و مکتب در روزهای که هوا صاف و آفتابی میبود جریان

داشت و در روزهای بارانی رخصت می بود .

Preface

Dear readers,

Sanayee Institute of Education And Learning (SIEAL) is pleased to take another step towards serving the Afghan children and teenagers through publishing this book.

Hemat (Courage) is the 7th illustrated children book, which has been published by our institute. Mr. Ahmad Farid Arifi, an Afghan young writer, is the author of this book. This book demonstrates the high ideas of a child whose courage and efforts lead to initiation of a big social undertaking.

To say in brief this book conveys the following main points:

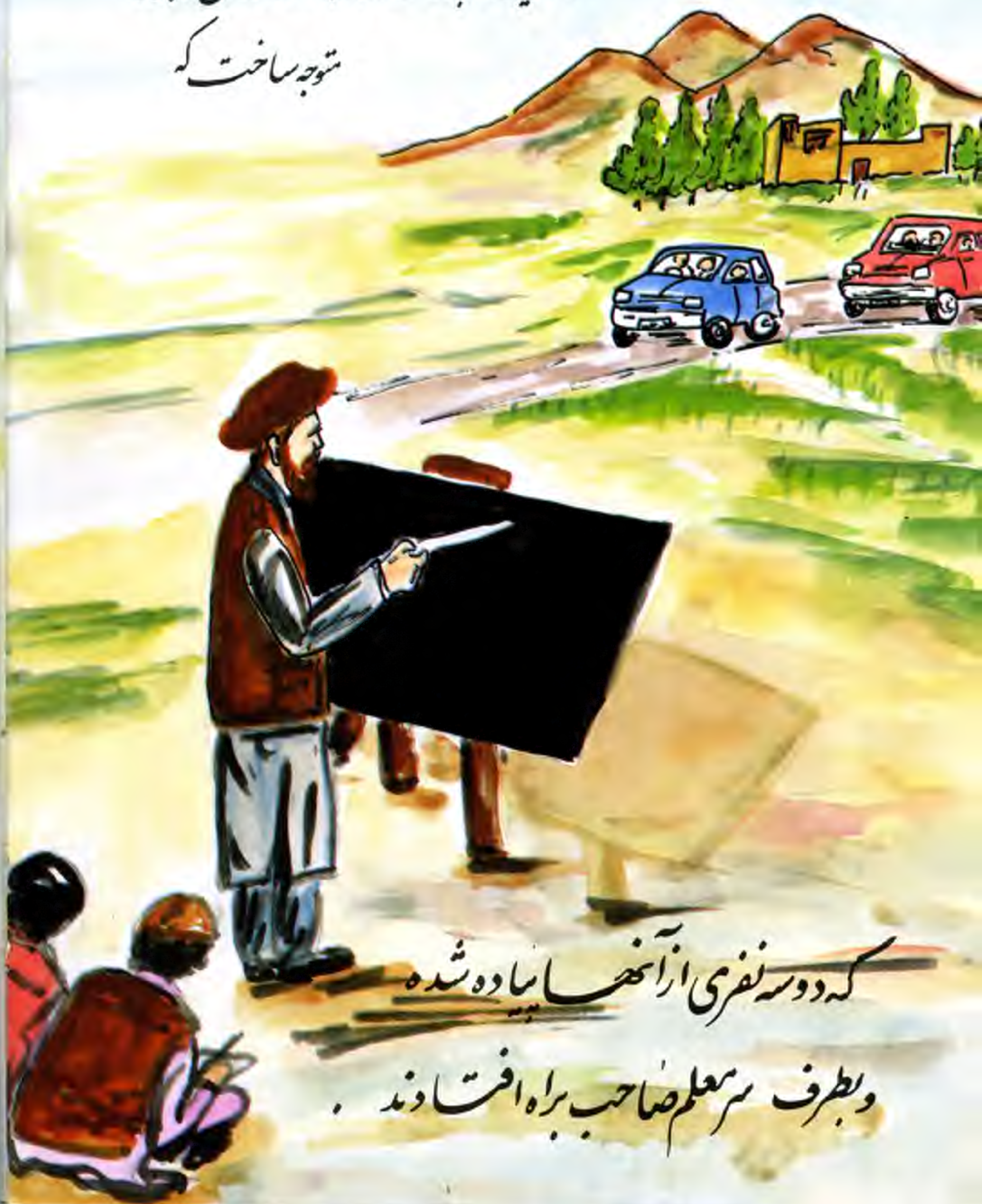
- Encouraging the idea of self-reliance
- Paying serious attention to the ideas of children and teenagers in developmental affairs, even those that seem to be beyond the capacity of the children.
- Motivating this idea that we should not wait always for others to do something for us.
- Initiating this idea that we can do something for ourselves and to realize such idea
- Attracting the attention of the people to public utility affairs and reconstruction activities through the collective works.

By publishing this book for the Afghan children and teenagers, SIEAL hopes to have taken another step towards reconstruction of war-torn Afghanistan and disseminating the culture of peace in the Afghan society.

Victory Comes From Allah

Raz Mohammad Dalili

در یکی از روزهای ماه ثور در جریان دروس صدای غرش ماشین های دو سه موتری
که نزدیک مکتب توقف نمود همه شاگردان را بخود
متوجه ساخت که



که دو سه نفری از آنجا پیاده شده
و بطرف سر معلم صاحب براه افتادند .


آنها با سرمعلم صاحب سلام و علیک
نموده و بعد از آنکه چند دقیقه با وی صُحبت
دوباره بطرف شهر براه افتادند.

بعد از رفتن آنها سر معلم صاحب تمام شاگردان و معلمین را جمع کرده و با خوشی زیاد چنین اعلان کرد که همین حالا نماینده های حکومتی و یکی از موسسات خیریه آمده بودند و برای من گفتند که چند روز پیش در وقت گذشتن ازین قریه شاگردان را دیدیم که در روی خاک با وجود مشکلات زیاد با شور و شوق زیادی مصروف درس و تعلیم بودند. لذا ما باهم مشوره نموده تصمیم گرفتیم سر از فردا به ساختن شش صنف و یک اداره برای شما شروع نمائیم. ازین خاطر سر از صبح شما برای یک ماه رخصت هستید و یک ماه بعد انشاالله در صنفهای جدید درس هایتان را ادامه خواهید داد.



یکبار دیگر شور و شعف عجیبی به شاگردان
پیدا شده و همه با خوشحالی بطرف
خانه های شان روان شدند تا
این خبر خوش را به فامیلهای شان
نیز برسانند[۳].



فردا کار ساختمان مکتب به شدت شروع شد و احمد بی صبرانه منتظر ختم این کار بود

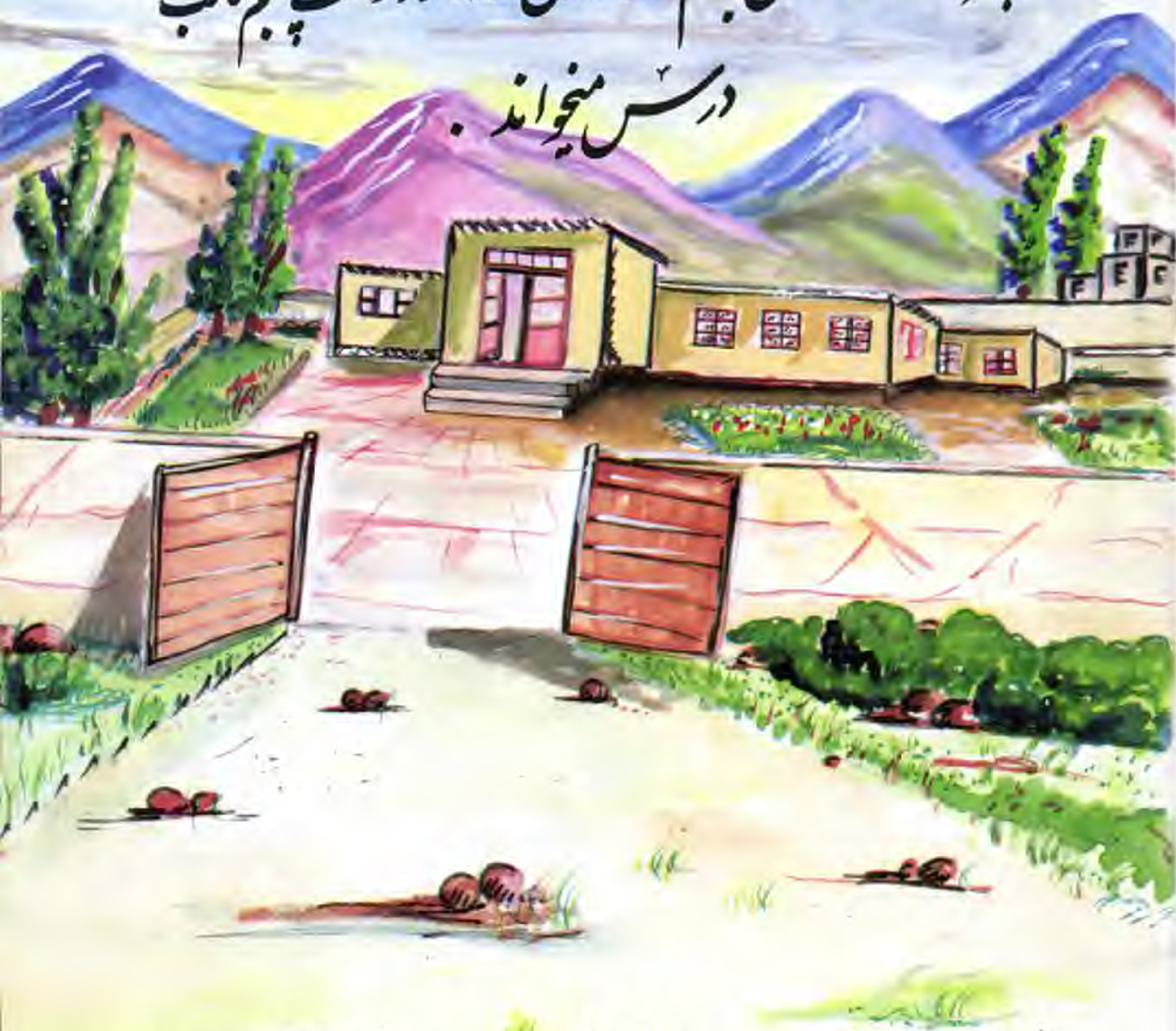
و هر روز نزدیک مکتب میامد و میدید که چه اندازه کار پیشرفت نموده و از سرعت

کار آن لذت میبرد و خدا را شکر می کرد.

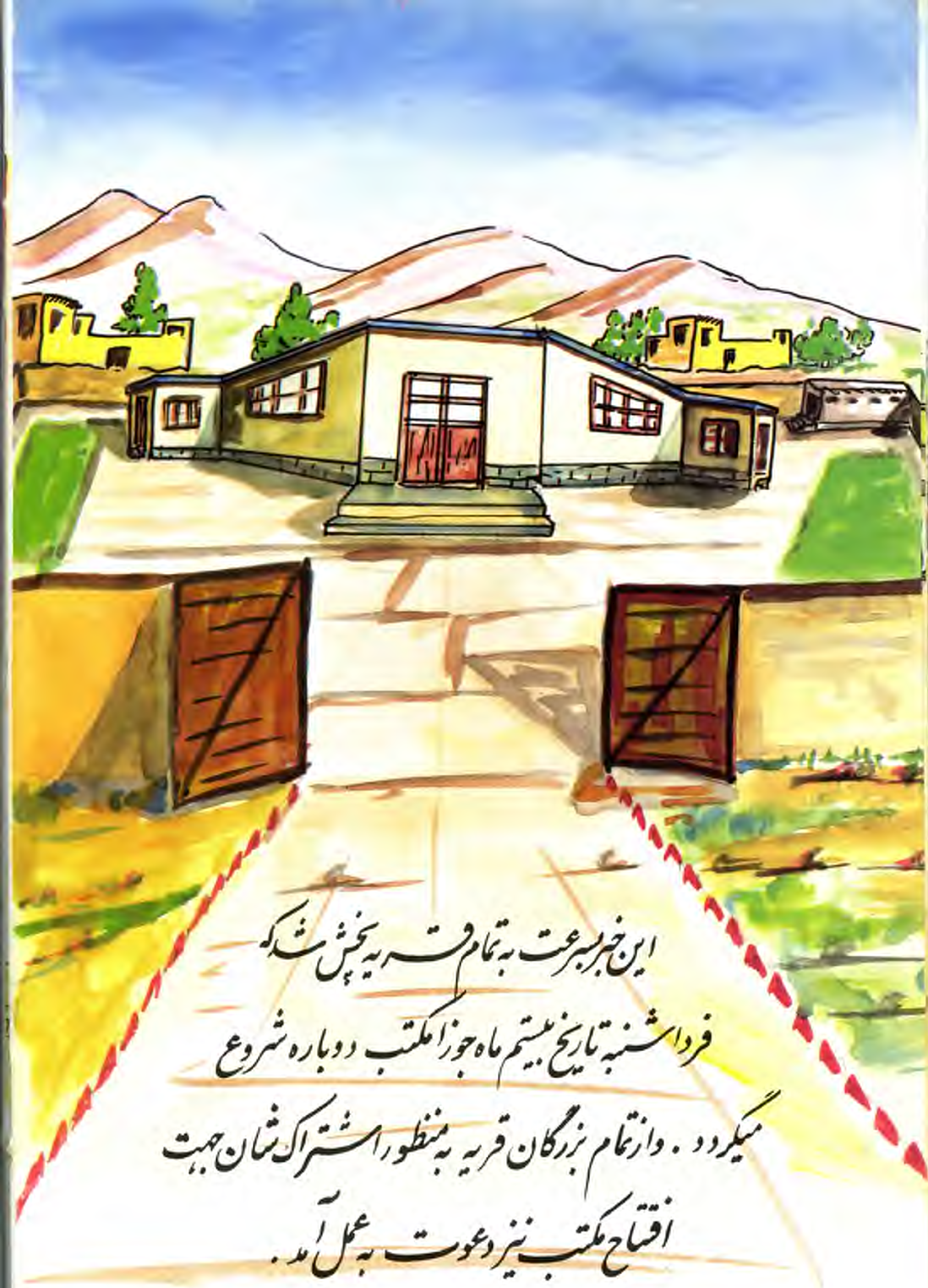


یک ماه به سرعت گذشت و کار ساختمان
مکتب نزدیک به تکمیل شدن بود .

در دامان سرسبز و زیبای یکی از قریه‌هایی دور افتاده کشور
پسر دوازده ساله‌ای بنام احمد زندگی کرده و در صنف پنجم مکتب
درس میخواند.



مکتبی که احمد در آن درس میخواند یک مکتب ابتدائیه بود که شش صنف
درسی داشت ولی با وجود کوچک بودنش خیلی ها پاک، صفا و سرسبز
بود و از این که اطفال قریه در آن علم میاموختند خیلی خوش بودند.


این خبر بسرعت به تمام قریه پخش شد که
فردا شنبه تاریخ بیستم ماه جوزا مکتب دوباره شروع
میگردد . واز تمام بزرگان قریه به منظور اشتراک شان جهت
افتتاح مکتب نیز دعوت به عمل آمد .



فردا صبح ساعت ۸ بجه همه شاگردان بصورت قطارهای منظم در صحن مکتب حاضر
شده و به پیشروی شان عدهٔ از بزرگان قریهٔ شان همراه با مهمانان دیگر به چوکی ها نشسته و
منتظر افتتاح مکتب جدید بودند. بالاخره محفل افتتاح مکتب با تلاوت آیاتی از قرآن شریف آغاز گردید.

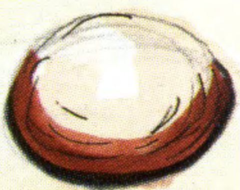


بعد از آن سرمعلم صاحب همه را به
مکتب جدید خوش آمدید گفته و در
پهلوی آنکه شاگردان را به دروس شان
تشویق نموده و از کمک های دولت
و مؤسسات قدردانی نمود،

یکبار دیگر از همت بلند احمد یادآوری
نموده و از شاگردان خواهش کرد تا به
صفوف جدید شان رفته و دروس شان
را آغاز کنند.



بدین ترتیب همه شاگردان به صنوف جدید شان رفته
و درس شان را شروع نمودند.



نابُرده رنج گنج مُیسر نمی شود



مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد



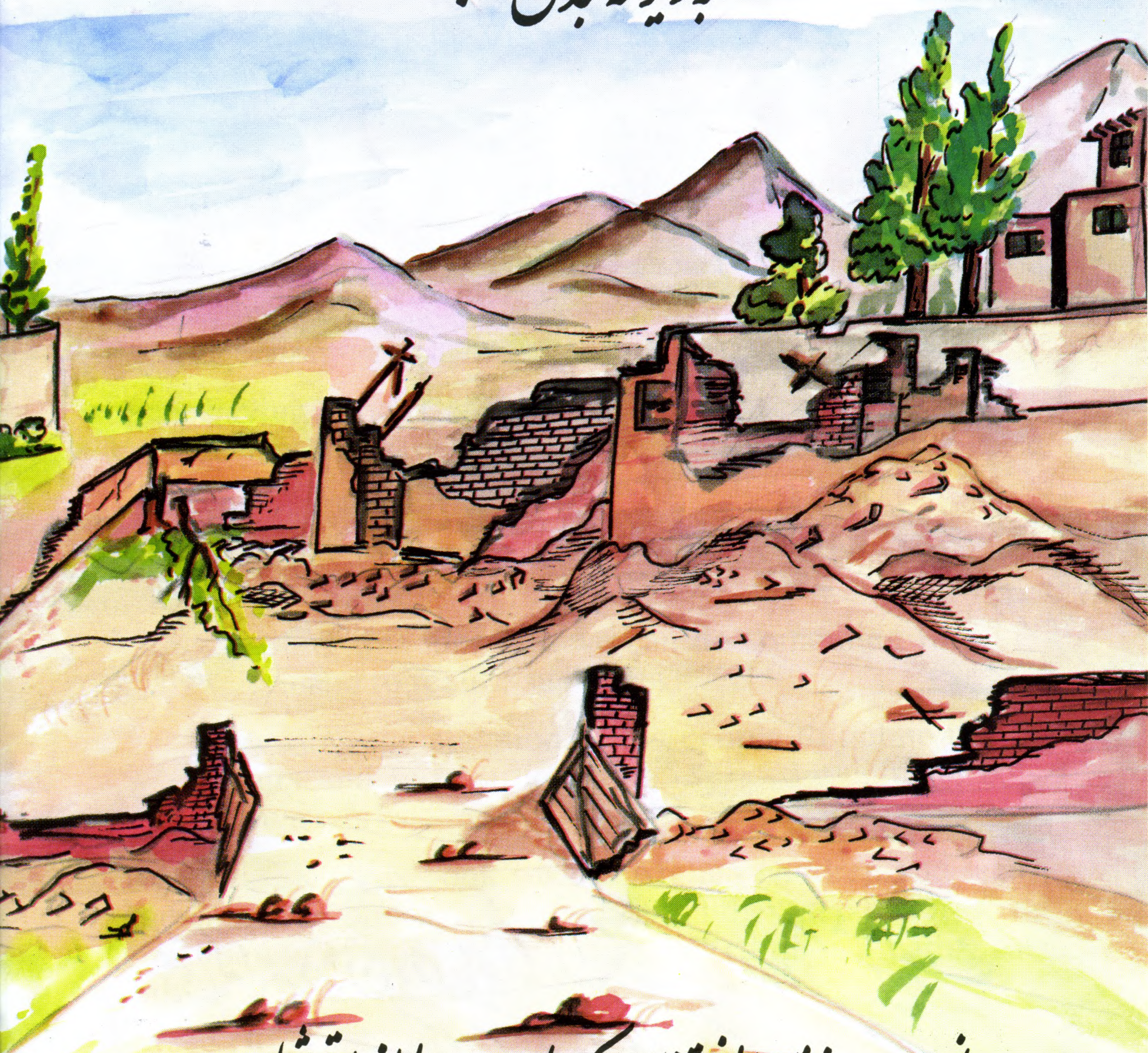
بالاخره در اثر تلاش ها و همت والای احمد مکتب دوباره
فعال شده و احمد نیز جواب سوالش را دریافته بود

و بعد از آن احمد دایماً این گفته را تکرار میکرد که:

«جوینده یابنده است.»



اما این خوشی ها دیری دوام نکرد زیرا درست یکسال قبل در اثر
جنگ های جاری در قریه مکتب نیز قربانی آتش جنگ گشته
به ویرانهٔ مبدل شد.



واز همان روز تا بحال نه تنها احمد بلکه همراه با وی همهٔ اطفال قریه شان از
درس و تعلیم باز مانده و روزهای گرانبهای زندگی شان بیهوده و عبث میگذشت.